

روزگار سپری شده چپ کاغذی پاسخی به جنجال تازه احزاب کمونیست کارگری

ایرج آذرین
۲۴ مه ۲۰۰۸

در پی انتشار نوشته ای دربارهٔ معضلات جنبش دانشجویی، "وضعیت فعلی و گام های ضروری"، در وبلاگ «تریبون مارکسیسم»، عده ای از اعضاء و وابستگان به سه حزب کمونیست کارگری چندین اطلاعیه داده اند که مضمون واحد همه آنها بهتان "کار پلیسی" به من است. (نگاه کنید به نوشته های محمد آسنگران، ایرج فرزاد، و اطلاعیهٔ حزب اتحاد کمونیسم کارگری، در سایت های آزادی بیان و روزنه و سایت اتحاد کارگری.) این اولین بار نیست که همسرایی ناسزاگویان حرفه ای جریان کمونیسم کارگری مرا هدف می گیرد. انتساب تهمت هایی از این دست از جانب جریان کمونیسم کارگری به شخص من نزدیک به ده سال قدمت دارد، و در میان سازمانها و فعالان چپ نیز تنها من آماج امواج ناسزاگویی های نوبتی اینان نبوده ام. در اپوزیسیون ایران کسی نیازی به ردیه بر تهمت زنی این جریان نمی بیند. پس اگر این بار پاسخی می دهم برای این است که، برخلاف موارد گذشته، که انتشار فحشنامه علیه ایرج آذرین محتوای عملی اش این بود تا پیروان این خط را مشغول "فعالیت سیاسی" جلوه دهد، این بار این حمله های شخصی کارکرد سیاسی دیگری بخود می گیرد که از قضا به وضعیت حاضر جنبش های اجتماعی، و بویژه جنبش دانشجویی، مرتبط است: رشد جنبش های اجتماعی به طور طبیعی گرایش های موجود در اپوزیسیون را محک می زند، و اکنون بویژه سیر جنبش دانشجویی می رود تا میان گرایشاتی که مهر عمومی چپ را بر خود دارند خط تمایز تعیین کننده ای ترسیم کند، و بخشی از احزاب و سازمانهایی را تا کنون با عنوان مشترک چپ نامیده می شدند خارج دایرهٔ فعالیت و حضور در این جنبش قرار دهد. محتوای عملی فحشنامه های جریان کمونیسم کارگری اکنون چیزی نیست جز مقاومت جریانی که می رود تا از جنبش های اجتماعی طرد شود. نکاتی را که در ادامه در واریسی مضمون واحد این قبیل اطلاعیه ها توضیح می دهم برای روشن کردن همین واقعیت است.

۱- اطلاعیه نویسان جریان کمونیسم کارگری علت این که پای ایرج آذرین را به میان کشیده اند این طور توضیح می دهند که، گویا بنا به تخصص شان، از "نوع ادبیات" سایت «تریبون مارکسیسم» و مقالهٔ مزبور فهمیده اند که اینها باید کار اتحاد سوسیالیستی کارگری باشد. اما لزومی به کارشناسی و کارآگاهی این آقایان نبود. هر تازه واردی به عالم سیاست ایران نیز با نگاهی اجمالی به سایت «تریبون مارکسیسم» می تواند ببیند که مطالبی که در آن منتشر شده است (که از قضا محدود به تجدید انتشار ادبیات اتحاد

سوسیالیستی کارگری نیست) در مجموع در راستای مشی سیاسی ای قرار می گیرد که سازمان اتحاد سوسیالیستی کارگری و شخص من در هشت سال گذشته افتخار ادای سهمی در شکل دادن به آن را داشته اند. اما واقعیت این است که تا چند روز پیش نه شخص من و نه هیچیک از رفقای تشکیلاتی ام از وجود این سایت اطلاعی نداشتیم، و احتمالاً آقایان آسنگران و فرزاد و دیگر اطلاعیه نویسان جریان کمونیسم کارگری پیش از همه ما این سایت را دیده اند. در مورد مقاله مورد اشاره این اطلاعیه ها نیز واقعیت این است که چگونگی انتشار و بدون امضا بودن آن برای شخص من و رفقای سازمانی ام روشن نیست. این نکته را برای این نمی گویم که گویا گمان می کنم دانستن یا ندانستن این واقعیت تغییری در واکنش اطلاعیه نویسان جریان کمونیسم کارگری ایجاد می کرد؛ بلکه می خواهم توضیح دهم چرا فهمیدن این واقعیت اساساً فراتر از حیطه درک اطلاعیه نویسان قرار دارد.

آنچه این آقایان نمی توانند بفهمند این است که گسترش یک مشی سیاسی بسادگی تابعی از فعالیت فردی و سازمانی در پراکندن ایده ها نیست؛ بلکه این جنبش های اجتماعی هستند که ایده هایی را که به کارشان بیاید، حال از هر کجا گرفته باشند، تدقیق می کنند و گسترش می دهند. میزان رواج هر مشی سیاسی ای اساساً محصول طبیعی سیر فعالیت جنبش های اجتماعی است. اطلاعیه نویسان جریان کمونیسم کارگری کار جنبش ها را قیاس از خود می گیرند. چون اذهان شان معتاد به "لیدر نابغه" است، در پی هر تغییر و تحولی در جنبش های اجتماعی، وقتی رد پای "مارکس (های) زمانه" فرقه (های) خود را نمی توانند ببینند، لاجرم باید ارواح خبیثی را جستجو کنند. اما، آقایان، برخلاف شما "دخالتهای گران"، ما ماتریالیست تر از آن هستیم که توهمی به قدرت ایده ها، چه ایده بطور کلی و چه ایده های خودمان، داشته باشیم. ایده های تنها وقتی نیرومند هستند که زمان شان فرا رسیده باشد، و آنگاه که زمان شان فرا رسیده باشد چنان نیرومند هستند که هیچ چیز نمی تواند راه شان را سد کند. اگر زمان خط مشی سوسیالیستی کارگری فرا رسیده است، این امر به سبب عروج جنبش های اجتماعی، و در این مورد مشخص سرسختی فعالان چپ در حفظ تداوم جنبش دانشجویی، است و بس. نه اتحاد سوسیالیستی و نه به طریق اولی ایرج آذرین را منشأ این جنبش نشمارید. سوسیالیسم طبقه کارگر یک جنبش مادی و اجتماعی است. در بهترین حالت، ما تلاش کرده ایم تا تبیینی تنها از برخی گره گاه های پیشروی این جنبش، تنها در بعضی عرصه ها و تنها در وضعیت مشخص حاضر، به دست دهیم. و اگر بخشی از چنین ادبیاتی امروز برای سوسیالیست ها در جنبش دانشجویی خواندنی و مفید است، زهی سعادت ما!

درک این نکته برای هیچکس که ادعای مارکسیسم دارد نباید دشوار باشد، و حتی برای اطلاعیه نویسان جریان کمونیسم کارگری نیز باید منطقی این سؤال پیش می آمد که واقعا چگونه ممکن است مشغله محوری کادرهای سه حزب و متعلقات شان اکنون ایفای نقش

گروه فشار بر یک "محفل کوچک"، بدون رادیو و تلویزیون و حتی نشریه و سایت مرتب، شده باشد. پس بساط جن گیری تان را جمع کنید، آقایان! شما با ایرج آذرین طرف نیستید، با جنبشی طرف هستید که محصول روند های مادی در جامعه است، که فعالان و سخنگویان شایسته خود را یافته است، که بزودی ده ها بار و صدها بار بیشتر خواهد یافت. سر از لاک فرقه خود به در آوردید: شبخ سرخ چپ اجتماعی را همه جا خواهید دید. به واقعیت دوران تازه خو کنید. این تصمیم با شماست که با عشق یا نفرت نظاره گر تحرک اجتماعی سوسیالیسم طبقه کارگر باشید.

۲- دومین مضمون مشترک اطلاعیه های جریان کمونیسم کارگری "کار پلیسی" نامیدن مقاله مزبور به سبب اشاره به گوشه هایی از رسوائی ای است که حزب حکمتیست در جنبش دانشجویی به بار آورده. این رسوائی را در زمره "اسرار فعالیت مخفی" جلوه دادن دروغ بزرگی است. پاسداران و بازجویان و زندان بانان و قاضیان رژیم اسلامی که بسیار بیش از این را می دانند؛ و نه فقط همه فعالان دانشجویی نیز به نقل از زندانیان آزاد شده اصل و فرع ماجرا را می دانند، نه فقط در اکثر قریب به اتفاق محافل چپ داخل کشور اخبار این رسوایی دهان به دهان می گردد، بلکه کانون وکلا و حقوق بشری های داخل کشور نیز مدتی است نقل محافل شان بازگویی جزئیات رسوائی حزب حکمتیست بوده است.

رهبان حزب حکمتیست، که امروز برای دانشجویان قربانی در زندان های رژیم اشک تمساح می ریزند، همان ها هستند که با افتخار اطلاعیه علنی درباره گسترش قلمرو فعالیت گارد آزادی به خارج از کردستان دادند، همان ها هستند که رهنمود تشکیل واحدهای مسلح در محلات را به هواداران شان دادند، و خبر حضور افراد مسلح حزبی خود را در آبادی های نزدیک شهرهای کردستان با آب و تاب منتشر می کردند. در تمام این فعالیت ها، از آنجا که حکمتیست ها از "مارکس زمانه" از جمله آموخته بودند که متعلق به آن "رگه ای" از کمونیسم هستند که بی اعتناء به شرایط اجتماعی و سیاسی می باید "پرچمش را وسط شهر بکوبد"، لزومی به رعایت اصول اولیه مخفی کاری از پلیس سیاسی ندیدند. و امروز تمامی اعضاء مرکزیت شان هم می دانند که همه فعالیت هاشان از آغاز تا پایان تحت نظر قرار داشت. آن مأموریت های وابستگان حکمتیست که آشکارا مغایر با فعالیت در جنبش دانشجویی بود از چشم پلیس پنهان نبود، در عوض اینها را از رفقا و همراهانشان در جنبش دانشجویی مخفی می کردند.

رهبری حزب حکمتیست، که امروز پشت لزوم حفظ "اسرار و اطلاعات کار مخفی" قایم شده، همگی بخوبی می دانند که اینها برای پلیس سیاسی و مقامات رژیم، و برای فعالان چپ و عموم محافل سیاسی داخل کشور دانسته است. همچنین بخوبی می دانند که در داخل کشور حتی شوک اولیه ناشی از موج اطلاعات از رسوائی حکمتیست ها فرونشسته است، و امیدشان این بود که به مرور ایام رسوایی شان تماما به دست فراموشی سپرده شود.

امروز اما با انتشار علنی گوشه‌ناچیزی از اخبار عملکرد این‌ها در جنبش دانشجویی، موج رسوائی حکمتیست‌ها تازه در خارج کشور برخاسته است. هر آنچه در چند ماه گذشته نزد هواداران و وابستگان و اعضاء و حتی برخی اعضاء کمیته مرکزی خود در خارج کشور رفع و رجوع کرده اند می‌رود تا دوباره مورد بحث قرار گیرد، و رهبران حزب حکمتیست بخوبی می‌دانند که هر آینه بررسی انتقادی عملکرد آنها در جنبش دانشجویی در دستور قرار گیرد نه فقط به احتمال زیاد باید کرسی‌های لیدری و رهبری را ترک کنند، بلکه با انشعاب و چه بسا فروپاشی حزب مواجه گردند.

رهبری حزب حکمتیست ناگزیر است از به بحث گذاشتن ترازنامه عملکرد حزب‌شان در جنبش دانشجویی طفره رود، و هیاهوی بهتان "کار پلیسی" و "افشاء اسرار فعالیت مخفی" نسبت به مقاله سایت «تریبون مارکسیسم» وظیفه دارد تا مانع طرح چنین بحثی شود. اما مشکل‌شان این است که هر واکنش صریح حزب حکمتیست نسبت به نوشته مزبور یا باید به نقش مخرب حزب در جنبش دانشجویی اعتراف کند، و یا با دروغ در مورد مسئولیت‌شان نسبت به فعالیت‌های وابستگان حزبی و هواداران (سابق) و زندانیان قربانی همراه باشد؛ که این دومی بیشک خشم و واکنش دانشجویان قربانی این سیاست‌ها را برخواهد انگیخت. دستکم تا امروز حزب حکمتیست (جز ایجاد ستونی در سایت‌های «آزادی بیان» و «اتحاد کارگری» برای نظر خواهی ظاهراً در مورد شخص من) واکنش رسمی‌ای نشان نداده، و آفریدن چنین غوغایی در قبال مقاله مزبور را کمپین "کامننت"‌های هواخواهان در سایت‌ها، و احزاب قوم و خویش و وابستگان دور و نزدیک برعهده گرفته‌اند. از میان غوغا آفرینان به نظر می‌رسد دستکم برخی‌شان حتی کمترین اخبار از رسوائی حزب حکمتیست در جنبش دانشجویی را نشنیده‌اند، و این جای چندان تعجبی ندارد؛ چرا که این دسته اخیر عموماً چنان بی‌اطلاع از واقعیات داخل ایران هستند که گاهی آدم دچار این شک می‌شود که اینها نه در کشور دیگری بلکه در سیاره دیگری ساکن هستند.

۳- وقتی پای جنبش اجتماعی‌ای در میان نیست، هر سازمان سیاسی بطور درخود می‌تواند هر مشی سیاسی‌ای را بر کاغذ بیاورد. می‌توان رویای تصرف قدرت سیاسی به نیروی حزب خود را داشت. می‌توان خود را رئیس جمهور آینده کشور خواند و پست‌های وزارت را میان اطرافیان تقسیم کرد و به دوربین چی تلویزیون حزبی وعده ریاست صدا و سیمای ایران را در سال آینده داد. می‌توان "دفتر لیدر" تشکیل داد و "دهه منصور حکمت" برگزار کرد و اعضاء و هواداران را ملزم به حمل عکس‌های لیدر نمود. می‌توان نقشه ریخت تا با "ده هزار نفر" نیروی حزبی "سه کاخ" خامنه‌ای و رفسنجانی و خاتمی را تصرف کرد. حتی می‌توان فرمان آزادسازی محلات به نیروی گارد آزادی و ملغی کردن قوانین اسلامی در محله‌ها را به هواداران و وابستگان ابلاغ کرد. تا اینها بر روی کاغذ است، می‌توان تفاوت خواب و بیداری را نفهمید. تا اینها بر روی کاغذ است و

مزاحمتی برای دیگران فراهم نمی‌کند، همهٔ اینها، هر قدر هم خیالبافانه و مجنونانه، می‌تواند یک بازی دستجمعی در فضای مجازی اینترنت تلقی شود که، اگر چه هیچ آدم عاقلی نمی‌پسندد کودکش دائماً مشغولش باشد، اما خوب و بد بازی نهایتاً با سلیقهٔ بازیگرانش سنجیده می‌شود. مشکل آنجا آغاز می‌شود که این مشی‌های کاغذی که مرزی بین رویا و واقعیت نمی‌شناسند در یک شرائط استثنایی امکان‌رخنه در جنبشی اجتماعی را می‌یابند.

هیچ جنبش اجتماعی ای نمی‌تواند در دراز مدت حضور چنین خط‌مشی‌های بیربطی با اهداف و شیوه‌های خود را تحمل کند، و دیر یا زود سازمان‌هایی با چنین خط‌مشی‌هایی را از فعالیت در صفوف خود طرد خواهد کرد. اینکه یک جنبش اجتماعی با چه سرعتی چنین سازمان‌هایی را محک می‌زند، اینکه چه بهایی برای شناخت و از خود راندن آنها می‌پردازد، بسته به هوشیاری و تجربه و سنت‌های این جنبش است. جنبش دانشجویی ایران، که در پی قلع و قمع عمومی دههٔ شصت و در انقطاع از سنت‌های پیشین خود تنها در چند سال اخیر قد علم کرده است، تا همین جا بهای زیادی برای شناخت ماهیت ماجراجو و غیراجتماعی مشی سیاسی حزب حکمتیست و سنت عمومی آن پرداخته است. جنبش دانشجویی قطعاً این تجربهٔ گران را تعمیم خواهد داد، و به معیارهای عمومی‌تری برای سنجش نیروهای سیاسی دست خواهد یافت، و چه بسا جنبش‌های اجتماعی دیگر نیز از این تجربه خواهند آموخت. چنین تجاربی بیشک صفت‌بندی چپ ایران را نیز متحول خواهد کرد.

عروج و پیش‌روی جنبش‌های اجتماعی جریان‌ات و گرایش‌ات موجود در اپوزیسیون چپ را با معیار جدیدی محک خواهد زد. جنبش‌های اجتماعی پیش از هرچیز گرایش‌ات مختلف در چپ را با خط‌مشی استراتژیکی که مسیر پیشروی آنها را ترسیم می‌کند می‌سنجند، و معیار تازهٔ تفکیک چپ بر مبنای استراتژی‌های مختلف، در نخستین مرحله بیشک با ایجاد یک تفکیک اولیه و پایه‌ای همراه است که خط‌مشی‌هایی را که ظرفیت اتخاذ اجتماعی دارند از خط‌مشی‌هایی که صرفاً زائیدهٔ بافته‌های ذهنی اند جدا می‌کند.

به حکم واقعیات دوران تازه‌ای که در جامعه و سیاست ایران آغاز شده است، دوران خط‌مشی‌های کاغذی به سر رسیده است. تجربهٔ اخیر جنبش دانشجویی در پنج‌شش ماه گذشته خط‌فاصلی در چپ خواهد کشید. هیاهوی جریان کمونیسم کارگری (که همهٔ شعباتش با حزب حکمتیست در مبنای "حزب و قدرت سیاسی" اشتراک دارند) در برابر مقالهٔ سایت «تریبون مارکسیسم» مقاومت این چپ کاغذی در برابر تجربهٔ جنبش دانشجویی است که حکم به طردش داده است. آنها که در این میان، با انگیزه‌های دیگر سیاسی یا غیرسیاسی، یا به سبب دلخوری‌های موجه یا ناموجه شخصی، با جریان کمونیسم کارگری هم‌آوایی می‌کنند خوبست بدانند که آنچه اینجا مورد مناقشه است صفت‌بندی پایه‌ای تازه‌ای در چپ ایران است.